

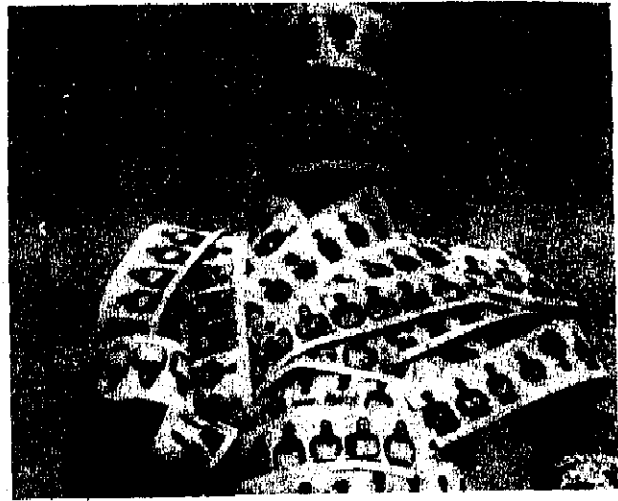
نظری نسبت به او داشتند. از دیده انصاف بنگریم. آیا چنین بود؟ نظر نویسندگان و منتقدان و برخی سینماگران را در روزنامه و نشریات سینمایی و هنری یکبار دیگر مرور کنید. کارگردانهای دست سوم - چهارم خارجی فیلمهای دست نهم - دهمشان آس تاریخ سینمای جهان است. شاهکار است اما...

حافظه تاریخی نگارنده ضعیف نیست و قرار نیست به عنوان نویسنده‌ای که مدام ذهنش مشغول است، چیزی را فراموش کند. هنوز زمان بسیاری سپری نشده، که درباره «هات‌شات» و «ونیزورد» تقدیر نامه‌ها و تقریض‌ها نوشتند. آنچه امروز سلام سینما را نسخه ضعیف از آنها می‌دانند. بنابراین نخستین جرم محسن مخملباف این است که نامش «جک» یا «جورج» نیست. دومین جرم او این است که آدم را قلقلک! می‌دهد. ببخشید هنرمند را قلقلک می‌دهد. سومین جرمش در این است که «هتک حرمت انسانی» کرده و احساسات جوانان مشتاق و علاقه‌مند سینما را به بازی گرفته است. آخرین جرم او این است که در خطه‌ای بدینا آمده و زندگی می‌کند به نام ایران. با این حساب محسن مخملباف محکوم به اعدام!! و اگر تخفیف فرهنگی! به او بدهند محکوم به حبس ابد! خواهد بود.

طبق قراردادهای اجتماعی، لایه‌های بیرونی فیلم جنجال برانگیز است و باز طبق همین قراردادها باید تابع نظم بود و شاید عدول از قراردادهای اجتماعی است که مخملباف را آدمی خیره‌سرو و آتارشیست می‌نامد. اما لایه‌های زیرین و درونی فیلم حکایت از انسانی دارد که در شرایط و موقعیت‌های گوناگون قرار می‌گیرد. روانکاو آدمی مضطرب و مشوش و رشد عصیانی که قرن بیستمی‌اش نامیده‌اند. انسانی که از ابتدا جویای نام و آوازه‌بوده و هست.

ظرف و مظلوف در مقابل دورین به اعتراف می‌ایستند. هر یک به قدر ظرفیت خود تخلیه می‌شوند. در همین تخلیه روانی است که دختر، دختری که به هنگام تست و یا آزمون بازیگری دم از انسان و انسانیت و دوستی می‌زند، به محض آنکه در جای فیلمساز می‌نشیند، عقده‌های خود را بیرون می‌ریزد. او هم خواهان قدرت است. دقیقاً همان رفتاری که کارگردان با او و دیگر مشتاقان سینما داشت. او نیز همان رفتار را با دیگر علاقمندان تکرار می‌کند. آیا این جز بیان قدرت‌طلبی است؟ حال بحث اینکه خصلت قدرت‌طلبی، خصوصیات کدام دسته از آدمهاست، بماند.

در فیلم باز شاهد صحنه‌هایی بودیم از جوانانی که مقابل دورین قرار گرفتند و کارگردان از آنان خواست که هر یک به اندازه توان خود، کاری انجام دهند. آواز بخوانند، بخندند و سرآخر گریه کنند. نمونه‌هایی که چند جوان پسر ارائه دادند. کدامیک از آن نمونه‌ها با فرهنگ ملی و قومی ما سنخیت داشت؟ یکی خارجی خواند و یکی خارجی زد و دیگری حتی خارجی رقصید. دوستی می‌گفت: کارگردان آنان را در چنین شرایطی قرار داده بود. سوال اینجاست کارگردان به آنان گفت خارجی بزنید و بخوانید؟ حال از آزمون چند جوان مشتاق سینما چه تحلیلی می‌توان کرد. آیا این نیز به نوعی تخلیه روانی نیست و گشایش‌خواسته‌هایی که در پس ذهن آنان وجود دارد؟ علت این روی آوری و گرایش به چنین نمونه‌هایی که ارائه دادند چیست؟ در این میان فیض... هم به همراه دو فرزندش



کارگردان، نویسنده و تدوین: محسن مخملباف، مدیر فیلمبرداری: محمود کیلاری، دستیاران کارگردان: محرم زینالزاده، بهرام عظیم‌پور، صدابرداری همزمان: نظام‌الدین کیانی، صداگذار: محسن روشن، عکاسی: جمشید بایرامی، مجری طرح: امیر لواسانی، مدیر تولید: محمد صادق آذین، موسیقی: انتخاب از آثار شهرداد روحانی، تهیه‌کننده: عباس رنجبر (خانه فیلم سبز)

«مخملباف در توبه نصوص و استعاده و دو چشم بی‌سو... است، در عروسی خوبان بیمار است، در مرگ دستفروش و بای‌سیکل‌ران سیاه است، در شبهای زاینده‌رود و نوبت عاشقی زیرکی به خرج داده و سیاسی است، در هنرپیشه وارد زندگی خصوصی هنرمندان شده و آنان را به سُخره گرفته، در ناصرالدین شاه آکتورسینما صداقت نشان داده و آشتی و دوستی و همدلی را به تصویر کشیده است، در سلام سینما آتارشیست است و شعارهای کهنه سر می‌دهد و به نفع خود کارناوال به راه انداخته است.»

آنچه ذکر شد، نقل قول‌هایی است که از ابتدای ورود مخملباف به سینما در باره‌اش گفته‌اند و نوشته‌اند. و البته در باره سلام سینمای او کمتر نظر مثبت داشته‌اند و در یک کلام برخی نوشته‌اند که او «حرمت انسانی را زیر پا گذاشته است». اما یک جمله شاید فراموش شده است و اینکه او یک سینماگر است. یک سینماگر هر لحظه به موضوعی که از ذهنش می‌گذرد، فکر می‌کند. هر چه می‌بیند با تأمل بیشتری می‌نگرد. نه سینماگر بلکه هر کس که نام او به عنوان هنرمند در تاریخ هنر هر مرز و بومی ثبت شده و می‌شود. بنابراین سرآغاز ارائه هر نظری نسبت به مخملباف، قبول این باور است که او بهر حال یک هنرمند است و تفاوتش با عوام در نگاهی است که به اشیاء، آدم‌ها و رویدادهای ریز و درشت دارد. آیا واقعاً اگر نام کوچک محسن «پیترو» و شهرتش «کارل» یا «فورد» بود باز هم چنین

که علاقه‌مند به سینما هستند، آمدند. فیض... آدمی زندان رفته و سیاسی زمان پیش از انقلاب است. فیض... نمونه آدمی آگاه و مطلع است، اما می‌آید به سینما، کارگردان نیز از او عیناً رضایت می‌گیرد و سوال می‌کند که اگر همین بازی مقابل دوربین قرار شود فیلم اصلی باشد آیا می‌پذیرد که تصویرش در سینما نمایش داده شود؟ فیض... جواب مثبت می‌دهد این سوال از تمام داوطلبان و مشتاق سینما شد و همگی اعلام رضایت دادند.

روی سخن فصل دیگر فیلم با هنر و هنرمند بود. انسانیت یا هنرمند بودن، کدامیک؟ این کنایه عیناً می‌بایست کسانی را قلم‌قلک داده باشد که از سینما هنرش را نگرفته‌اند مگر بنای هنر و هنرمندی انسانیت نیست؟ فکر نمی‌کنم کارگردان فیلم غافل از رابطه هنر و انسانیت باشد.

سلام سینما وضعیت و شرایط اجتماع کنونی است. شرایط اجتماعی جوانان، فقر فرهنگی، اگر به خاطر داشته باشید، پیش از این نیز مخملباف در برخی گفتگوهایش با جراید، صحبت از بی‌فرهنگی کرده بود. شاید یکی از دلایل مذموم شمردن مخملباف اشاره به فقر فرهنگی و بی‌فرهنگی است که برخی را به مخالفت با خود کشانده است. در آن زمان هم که مخملباف در باره بی‌فرهنگی صحبت کرده بود، خیلی‌ها براو تاختند و خرده گرفتند. در سلام سینما هم چنین است.

بهر حال سلام سینما از زاویه انصاف سینمایی جسورانه است. جسارت مخملباف نیز در این است که صریح سخن گفته است. دلایلش را پیش از این نوشته‌ام. سلام سینما اگر چه شاهکار نیست، متدلل هم نیست، تجاری هم نیست. حرف دل یا بهتر بگویم نظر یک هنرمند است. همچنانکه نظرهای دیگر که در باره فیلم شده‌است. هر کسی از ظن خود یاری گرفته. سخن آخر اینکه مخملباف در چند فیلم اخیرش نشان داده که تکلیف خودش را با خودش مشخص کرده‌است. می‌مانیم من و تو و او.

ابراهیم محسنی

